



۲۰۱۸/۰۸/۲۹

دوکتور محمد اکبر یوسفی

ملت و ملت گرائی در اروپا و تأثیرات آن بر افغانستان!

(قسمت یازدهم)

یادداشت: تحریر این قسمت، از سلسله مقالات بتاریخ ۲۰۱۱/۰۵/۱۳ انجام یافته و در همان سال نشر شده است، حال پس از اصلاح اشتباهات ممکن تاپی، و رفع سکتگی های احتمالی، فقط تذکر های کوتاه تکمیلی، لازم صورت گرفته است، متباقی متن بدون تغییر، دوباره، به آدرس «آریانا افغانستان آنلاین»، جهت نشر مکرر این سلسله مطالب، ارسال شده است.

وقتی بر صفحات تاریخ کشور نظر می اندازیم، لازم است، که در همه مصیبت ها و همه درد ها و آلام، هیچ یک از "اینتی ها" به عنوان "کتگوری های" اجتماعی - کلتوری، در واقعات سیاسی و منازعات بر سر قدرت مسئول شناخته شده نمی توانند، زیرا این جمعیت فقط صدمه دیده و قربانیان حوادث شمرده می شوند. جمعیت کلتوری و فرهنگی، ارزش های حیاتی را ایجاد و ترویج می دهد، سودمند و منفعت آور برای هر انسان بود، هدف عام در نقش حفظ امکانات زندگی سعادت مند، برای اجتماع است، نه تعمیم قدرت و حاکمیت، خلاف خواست همه. بهمین دلیل است، که در مقالات متعدد تذکار یافته است، که با ارزش های کلتوری که هرکس بر حسب استعداد، خواست و مهارت از آن فیض و منفعت برده می تواند، هیچوقت، نمی تواند، منشاء بروز منازعه شود و بنا بر همین اصل است، که نمی توان بر همچو ارزش های خیر آور، دولت آباد کرد. زیرا دولت، به تطبیق اوامر جبری نیاز دارد.. ارزش های کلتوری می تواند تبادل شود، اما تابع امر جبری قانونی و در قید و صلاحیت قانون بوده نمی تواند. همه مصیبت ها، زاده اهداف سیاسی تشکل ها و سازمان هائی است که از درون اعضای جامعه، که در همان جمعیت کلتوری زندگی می کنند، اما اهداف قدرت طلبی را، همان سازمان ها خلاف خواست عموم در پیش می گیرند، و ضرر و بار اصلی صدمات را عمدتاً به افراد غیر سیاسی و بی گناه نازل می دارند.

دشمن اصلی همه، در حقیقت چنین قدرت طلبان نا اهل شناخته می شوند که از وضعیت محرومیت عام مردم ما، که منجمله در جامعه ما، متأسفانه تا همین اکنون کتله های عظیم انسانی در کشور ما، از نعمت سواد محروم اند، استفاده سوء صورت می گیرد. البته این هم یگانه وسیله در دست قدرت طلبان شمرده نمی شود. در پهلوی عقبماندگی های عدیده، حلقات «راسیستی» از وابستگی های خونی، در تحت نام خانواده و یا قبیله و قوم، نیز استفاده سوء بعمل می

آورند. همین محافل، آنطوری که تأریخ در قرون متمادی، شاهد آن بوده است در سرزمین ما، جوامع «ایتنی» را در قید مناسبات تحت نفوذ و اداره آنها حفظ داشته اند. **خوانین عوامفریب و عقب گرا و روحانیون متحد آنها انحصار، قدرت را هم در اختیار داشته اند.** این دو قدرت عمده در جامعه عنعنوی، متحدانه از «فکتور های نژادی» ("راسیستی") و "دینی" در امر تحکیم قدرت آنها، کار گرفته و می گیرند، که بدون شک طبق میل و برداشت ذهنی مشترک خود آنها، عمل نموده و می نمایند. "روحانی" که موقف انحصاری را در اوامر و معلومات دینی "حق" خود می داند، هیچگاه خطری را در برابر «عُشر» ای که از ملاک دریافت می داشته است، احساس نمی نموده است. چنین وضعیت نفوذ بزرگ مشابه، «روحانیون مذهبی عیسویت»، تا زمانی کتاب «مقدس آنها» تنها در زبان «لاتینی» باید قرانت می شده است نیز برخوردار بوده اند. در جوامع آنها، پس از ترجمه «کتاب مقدس» آنها، بزبان هر یک از «ایتنیها» و «ملت ها» و تشدید روشنگری، در ساختار اجتماعی - سیاسی آنان تغییرات بنیادی عمیق و وسیع رخ داده است. در جامعه عنعنوی و کثیر الایتنی افغانستان، که تا اکنون، بی سوادی هم، بمثابة مانع بزرگ شمرده می شود، همین دو گروپ عمده که در پایه های قدرت های دولتی نقش داشته اند، همواره، پادشاهان را بصف عادل یاد می کرده اند. و به ملاک بزرگ هم به عنوان خیر خواه قوم، یاد می کرده اند. در عین حال از افسانه های «ننگ» و «غیرت» قومی، نیز کار می گرفته اند. انسانهای محروم از سواد خواندن و نوشتن، در تبلیغات سودجویانه و جاه طلبانه همان صاحبان امتیاز، بحیث سامعین گوش می داده اند.

به ادامه همان گزارش، که در قسمت های قبلی یاد شده است، بر یک راپور ای که به ارتباط موضوع محصول گمرکی، مؤرخ مکس نموده است، چنین می نویسد که محصول گمرکی ای که همچنان «راهداری» یاد می نموده اند، ۲/۵ (دو نیم فیصد) نرخ کالا ها (نعمات) را می ساخته است. اما حاکمان و روسای ولایات، گاه گاه حتی الی ۵ فیصد بالا می برده اند. در برخی از نقاط کنترولی، طوری که در گزارش آمده است، می خوانیم که مأمورین مسئول برای محصول گمرکی یا راهداری، بر اساس تعداد حیوانات بارکش، صرفنظر از این که با چه ارزش بار بوده اند، محصول تعیین می نموده اند. آنچه برجستگی نشان می دهد، گفته می شود که در راه «جمو» تا «کشمیر»، بطور نمونه، درفاصله هر ۱۰ الی ۱۲ میل، یک اجاره دار جمع آوری محصول، تلاش می نموده است، هر اندازه که ممکن می بوده است، محصول بگیرد. در زمان تیمور شاه، مؤرخ به نقل از عزیزالدین فوفلزانی می نویسد که «سرفراز خان بارکزی در عین حال حاکم اجاره داری مالیات، در ساحة غلزانی، قلمرو دولت، منطقه را دو بار به اجاره می داده است. این بدان معنی است که اجاره گر مالیات، بطور دلخواه، می توانست، به کس دیگری هم، به اجاره بدهد.

در قسمتی از راپور می خوانیم: «... در سال ۱۷۵۷م احمد شاه، بر شهر دهلی سهمیه یک کرور، که به ۱۰ میلیون روپیه می رسید، وضع نمود. وقتی اردوی افغانی از محاربه هند برگشت، غنیمت شخصی شاه را، ۲۸۰۰۰ شتر، گاومیش و غیره حمل می نمود. سلاح های سنگینی را که از دشمن بدست آورده بودند، به جا گذاشتند، زیرا حیوانات از اموال غنیمت بار بوده اند.»

حال سوال است که آیا پادشاه ازین چنین موضوعات خبر بوده است؟. همچنان گفته می شود «...که بعد از جنگ پانی پت، احمد شاه از نواب شجاع الدوله ۹۰ لک روپیه دریافت داشت، شاه زمان در سال ۱۷۹۷م، از باشندگان لاهور ۲۷ لک روپیه بدست آورد. علاوه گله های بزرگ حیوانات به یغما برده شد، بطور مثال در لشکر کشی تیمور شاه،

بر بهاولپور، ازین خانشین، مجموعه اعظمی حیوانات به کابل انتقال داده شد (« افغانستان: گذشته و حال، بزبان آلمانی، اکادمی علوم اجتماعی، ۱۹۸۱م، ص ۸۵ - ۱۰۵)

در جایی از این متن، تخلفات را بدین شکل می خوانیم: « ... مأموران و سران ولایات از برکت رشته های مناسبات با دربار می توانستند چنین تخلفات را عملی سازند. بعنوان مثال، نواب جبار خان، که در زمان شاه محمود، رئیس یا زمامدار دیره اسمعیل خان بوده است، توانسته است، تا مبلغ ۳۰۰۰۰۰۰ روپیه را اختلاس کند. او باید کور می گردید. ولی از برکت حمایت برادر نواب، سردار محمد عظیم خان قدرتمند، مورد عفو پادشاه قرار گرفت. طوری که «گ. ویگنه» می نویسد، خیمه سرخ فوق العاده نیز نقش داشته است که جبار خان برای پادشاه تحفه داده بود. نواب پس از اختلاس بزودی، حتی ترفیع نموده و بحیث حاکم کابل مقرر گردید. » (گنگفسکی، ترجمه، صفحه ۸)

در همین گزارش همچنان آمده است که، بر دهات، مالیات را طوری تعیین نموده بودند، که یک قلم بطور جمعی تذکر داده می شد. هر ده حجم معین را، از طریق خان و ملک، خود بر سر هم تقسیم، می نموده اند، این کار را معمولاً سرکرده قبیله انجام می داده است. مروری بر ساختار اقتصادی اجتماعی آنوقت که گزارش یافته است، شباهت هایی چند با نظامهای فیئودالی اروپا، مشاهده می رسد که، از تفصیل درین متن صرفنظر می گردد. با آشنایی شخصی از اوضاع بسیاری از نقاط کشور، بخصوص محلاتی که در آن اقوام بسر می برند، اکثراً ساختارها، تقریباً به همان حال باقی مانده است. فقط در آخرین سالهای سلطنت اخیر، در بعضی از آن مناطق اسناد ملکیت زمین توضیح گردیده است. در محلاتی که بین خانواده های بزرگ و یا اقوام، تا آنوقت مالکیت مشترک وجود داشته است، اسناد را بطور ناقص، بنام یک شخص ثبت می نموده اند. بناءً بر اساس همچو درهم و برهمی در ساختار اجتماعی و رابطه انسان با ملکیت، عدم موجودیت قوانین صریح و لازم، به صلح و آرامش صدمه وارد نموده و این امر تا هنوز هم ادامه خواهد داشت.

نمونه های محدود از فهرست طولانی دولت درانی، بدون شک، نظام فیئودالی نوع افغانی را مجسم می سازد، که قوانین آن، ممکن کاپی از سیستم های فیئودالی ماحول آنرا نیز داشته بوده باشد. بدینترتیب که دولت درانی، در حقیقت نمونه از « فورماسیون » سلطنت میراثی فیئودالی را اساس گذاشته است، که در واقعیت وجوه مشترک زیاد با نحوه سازماندهی و مرکزیت در چنین نظام های مشابه در اروپا، نداشته است، در قاره اروپا، نظام سرمایرداری، اولین هسته های آنرا قریب سیصد سال قبل آغاز نموده بود. درین قاره، پروسه «ملت سازی» در حال نسجگیری و رشد بوده است، اما در قلمرو کشور ما، ممکن در آنوقت همین گونه سلطنت، پدیده تازه بوده باشد، که در اروپا، در انتظار زمانی، در حال زوال بوده است. از جانب دیگر، خودسری هائی که سران اقوام در «دولت درانی» به پیش می برده اند، در اروپا همچو نمونه را نمی توان دریافت.

در حال حاضر، پس از سقوط «بلاک شرق» و «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی»، مناسبات کاملاً جدیدی، با بعضی معیار های کاملاً نوین در عرصه مناسبات بین المللی رونما گردیده است. مفاهیم دشمنی دیرینه، جای خود را به همکاری های نوین و موضوعات سرنوشت ساز در برابر همه که انرژی، امنیت و رشد اقتصادی و غیره مطرح است، سپرده است. تحقیقات کیهانی مشترک، تشکیل شرکت های چند ملیتی در قلمرو های همدیگر، همکاری ها در

ساحه مبارزه مشترک علیه تروریسم و مبارزه مشترک بخاطر جلوگیری از قاچاق مواد مخدر، موازی با همه برنامه ها، یکی از مناسبات نوین، در مسیر «گلوبالیزم» است، که ترکیب دیگری هم داراست. حال پرابلم های این عصر را نمی توان، با معیار های قرن ۱۸، ۱۹ و یا قرن ۲۰ حل کرد. جهان بیشتر تمایل به تقرب نسبت به دوری نشان می دهد، این تمایل مثبت است.

«اوتو باور» یک دانشمند و سوسیال دموکرات آلمانی (متولد پنجم سپتمبر ۱۸۸۱م در شهر ویانا، بسن ۱۵ سالگی، مشغول تحصیل در پوهنتون)، در رابطه با خصوصیات انکشاف تاریخی، ملت آلمان («دویچه ناسیون»)، می نویسد که این ملت در مرحله آغاز سرمایه داری، تصویری واحد انکشاف را نشان نمی داده است. موصوف می گوید که خیلی ها قبل، نطفه های سرمایه داری قدیمی تشکیل یافته بود، ولی در نتیجه تحولات و بحرانها، مسیر نشیب و فراز را پیموده است. آنچه در قطار عوامل بی شمار ایجاد و رشد هسته های ثروت و تراکم سرمایه در اروپا، در مقایسه با منطقه ماحول و بخصوص کشور کنونی ما افغانستان، نقش عمده داشته است، که اوضاع طبیعی و جغرافیایی نباید نا دیده گرفته شود. موجودیت آبهای فراوان و راه های آبی به ابحار، جنگلات بی سر و بی پا، که پس از اختراع «خط یا الفبای» لسانی، صنعت تولید کاغذ و صنعت چاپ که در نتیجه با پیشبرد برنامه های پیگیر و وسیع تعلیم عامه مردم، انواع صنایع دیگر را ممکن ساخته است، بطور نمونه قابل ذکر می باشد. به ادامه موضوعات مربوط انکشافات وقت اروپا و منجمله آلمان، «اوتو باور» همچنان می نویسد، که در سال ۱۵۷۵م دولت هسپانیه به افلاس رو برو گردیده است.

در نتیجه افلاس پادشاهی هسپانیه، قسمت بزرگ سهم سرمایه آلمان ها، بر اساس گزارش «اوتو باور» در قلمرو حاکمیت هسپانیه، نابود گردید. این حالت به قول او فقط استثمار آلمانی را در قلمرو حاکمیت هسپانیه متوقف ساخت. دیده می شود که سرمایه داری غربی از آغاز با بحران ها و احتمال ورود خسارات آشنا گردیده اند. جماعت مشترک فرهنگی که بر اساس ارزیابی وی از قرن ۱۶ آغاز می یابد، الی قرن ۱۸ چهره می کشد. عکس العمل را به نسبت لغزش یا تغییر راه های تجارتی دانسته است. توده های مردم، در آغاز با رشد سریع سرمایه داری قدم گذاشته اند، که پس از آن ایتالوی ها، که از خود بیشتر تلاش در راه سیر و سفر بحری بکار می برده اند و درین امر هم، پیشروی داشته، با استفاده از کشتی رانی، بوده است، که برتری مشهود را هم درین بخش، کسب نموده بودند. او اشاره نموده است که حتی در قرن ۱۵ اهمیت محلاتی چون، جزایر «کانار» را درک نموده بودند. «کریستوف کولومبوس»، اروپایی ها را با امریکای لاتین آشنا ساخت. در سال ۱۴۸۴م سواحل «کانگو» و در سال ۱۴۹۸م، راه های بحری الی شرق هند را کشف نموده بودند. به تعقیب ایتالوی ها، پرتگالی ها، هسپانوی ها، هالندی ها، فرانسوی ها و برتانوی ها، بحیث قدرت های رهبری کننده سرمایه داری، در قدم اول در بخش تجارت، وارد میدان گردیده اند. این انکشافات در کشور های آنها، به اصطلاح معمول "گلیم" استعمار را با وزنه سنگین تر، بر قاره های دیگر و منجمله در منطقه ما، هموار ساخته اند، تا برای رشد سریع سرمایه داری و تطبیق ماشین های اختراع جدید، در مراکز قدرت خود آنها، در ساحه تولید، با تاراج مواد خام مفت قاره ها، یعنی کشور های تحت اشغال آنها، فراهم سازند. در همین گزارشات آمده است که تجارت ادویه هندی طی سالهای ۱۵۷۶م الی ۱۵۸۰م بشمول فروش بردگان سیاه پوست توسط آلمانها، به پیش برده می شده است. در قرن ۱۶، بر اساس منابع تاریخی، پرتگالی ها، هند شرقی را در اختیار برتانوی ها

قرار می دهند که با نام «کمپنی هند شرقی»، یاد شده است. این سالها قریب ۲۰۰ سال از آغاز پروسه انقلاب فرانسه، فاصله داشته است. در همان سالها برخی از اقوام قسمت شرق افغانستان، تحت رهبری با یزید انصاری مسمی به پیر روشن، با مغل در فضای متشنج و جنگ آزادی خواهانه علیه تسلط مغل بسر می برده اند، که در ادامه به تفصیل بیشتر بر آن مرور خواهیم نمود.

وقتی اگر مراحل فوق را از تاریخ اروپا در نظر بگیریم، بیهوده نخواهد بود هرگاه مرور کوتاهی هم بر اوضاع کشور ما و حوزه ماحول آنرا نیز از نظر بگذرانیم. با وجود آنکه عنوان مطلب از مراحل تازه تر انتخاب گردیده است، ولی زمانی که بر حسب تصادف به نوشته های بعضی از هموطنان ما، نظر کوتاه داشته ایم، چنین انتباه، حاصل شد که ممکن همه ما تا اکنون، بیک وجه مشترک قرار نداشته باشیم، تا بر مبنای آن، وحدت ملی را در جامعه ما درست بفهمیم. در کشور های اروپایی وقتی از دولت ملی حرف می زنند، به آن بمثابة یک پدیده «مُدرن» می نگرند. بقول «اوتو باور»، در المان بعنوان مثال، بیش از دو قرن در بر گرفته است، تا بیک سطحی از فرهنگ قدم گذاشته اند، که برای آنها بحیث یک فرهنگ آلمانی قابل تعریف، مجسم شده توانسته است. در مورد کشور ما، از مدت ها بدینسو نوشته ها و مطالب زیادی از هموطنان را مرور نموده ایم. عده خیلی زیادی از آنها، در صف صاحب قلمان محسوب می گردند، که چه بسی کلمات جاذب، نیست که بکار نبرده باشند. در متون نظر آنها کلمات بی شمار، چون «قبیله سالار» یا «قبیله سالاری»، «قوم»، «دود مان»، «بیماری قبیلوی» و غیره که خارج از استعداد کلمه سازی این نویسنده می باشد، می بینم. مروری بر منابع علمی خارجی، الهام گرفته می شود که بر خلاف نویسندگان کشور ما، دانشمندان خارجی، چنان آزادی برای خود نداده اند، تا هر لحظه کلمه نو بسازند، بلکه می کوشند، اصطلاحات علمی را بجایش بکار ببرند. علمای این چنین کشور ها، خود را بدامان حلقات مبلغ نمی سپارند. حال، با مطالعه مطالب هموطنان ما، سوالی به ذهن خور می کند، تا پرسیده شود که: آیا جامعه فعلی افغانستان یک جامعه قبیلوی است؟ اگر قبیلوی است، در کدام مرحله انکشاف اجتماعی قرار دارد؟ در چنان مرحله مشی سیاسی باید دارای چه ستون و خطوط باشد؟.....

وقتی می گوئیم افغانستان، جامعه قبیلوی است، باید نخست تعریف خود را حضور خواننده، پیشکش نمائیم که ما خود آنرا چگونه تعریف نموده ایم؟ بر اساس تعریف، و تصویر علمی دست داشته که باید، از نگاه کمی و کیفی توسط، متخصصین علوم اجتماعی، «ایتنوگرافی»، «ایتنولوژی» و مؤرخین با صلاحیت و آگاه و با اعتبار، ارزیابی گردیده باشد، بعد ممکن بتوانیم بسنجیم که کدام گروپ های اجتماعی ما که از نگاه، نژادی و منشاء بیولوژیکی، که کشور ما بدون شک «کثیرالایتنی» شناخته می شود، تا چه حد در تحت شرایط اجتماعی قبیلوی بسر می برند و تا چه حد، پیوند های قبیلوی را حفظ نموده اند. اگر "قبیلوی تعریف کنیم، تا چه حد، برسمیت شناختن "دولت" را "رد" خواهد کرد؟ در چنین وضعیت فکری، خطر "راسیزم" از جانب محافل در گروپ های "ایتنی"، علیه همدیگر، محسوس است. "شونیزم" از چنین وضعیت، استفاده نا مطلوب خواهد، کرد. درین جا، تأکید می گردد، که وقتی اگر از سیاست رژیم های حاکم بررسی می گردد، باید توجه نمود که انتقاد از محتوا و ماهیت سیاست حلقات حاکم صورت گیرد، نه از مردم معصوم محکوم. این قدرت طلبان اند، که به "ابزار راسیزم" و انواع افکار عوامفریبی دست می برند، نه مردم.

دانشمندان تاریخ و علوم اجتماعی، بخصوص مؤرخین بخش حقوق دولت، چنین تصویری را بدست می دهند که در جوامع یا اجتماعات انسانی، از زمانه های دیر بدینسو، در حیات روزمره، یا زندگی با همی، فقط از جمله دو نوع سازماندهی کار گرفته اند. یکی سازماندهی قومی یا به اصطلاح قبیله‌ای و دیگری، سازماندهی دولتی. بر حسب تسلسل انکشافی جوامع، همه می دانند، که ساختار قبیله‌ای یا قومی که در حلقه‌های محدود تر، خویشاوند نیز یاد می شود، از نگاه تاریخی مقدم تر است.

در تاریخ جهان نمونه های مختلف از قبیله ها در قاره آمریکا، افریقا، آسیا و استرالیا وجود داشته، شیوه های متفاوت زندگی آنها نیز تحلیل و ارزیابی شده است. قابل توجه است که ساختار های قبیله‌ای، مانند دیگر تشکل های اجتماعی فرهنگی، تشکل های ثابت و غیر قابل تغییر نیستند. در عین زمان آهنگ رشد آنها نیز در همه مناطق دنیا، یکی نبوده و نخواهد بود.

جامعه افغانستان تاریخ بخصوص خود را پشت سر گذاشته است. مردم این قلمرو، یکباره، مانند قطرات باران از آسمان نریخته اند. بر باشندگان و بخصوص دانشمندان آن لازم است، تا خلا های احتمالی تاریخ حقیقی آنها پر ساخته، خود را از تزلزل احتمالی در رابطه با هویت خویش آزاد سازند. وقتی کلمات «قبیله سالاری» و «بیماری قبیله‌ای» را در نوشته های معین مشاهده می کنیم، یا مستقیماً از افراد می شنویم، چنین تصویری هم ایجاد شده می تواند، که ممکن طراحان و مدعیان چنین مفاهیم، تنها قبایل پشتون را در نظر داشته باشند، این خود می تواند یک نوع مرض باشد و حتی ممکن نژاد پرستی («راسیزم») سر پوشیده در آن نهفته باشد. این چنین مشغولیت های فکری، جامعه را بسوی ترقی سوق داده نمی تواند، و لو نویسندگان محترم خود مفاهیم دیموکراسی را هم خوب درک کرده باشند و مدعی درایت و دانائی بالا تر از دیگران هم باشند.

اجتماعات قبیله‌ای را دانشمندان، از نگاه ساختار اجتماعی - اقتصادی و سیاسی حقوقی، تشکل هایی می دانند، که در آغاز، همه افراد قبیله دارای هویت و موقف یکسان بوده اند. بعضاً به آن مرحله به عنوان مساوات یاد می کنند. تا همین اکنون در همه مراحل انکشاف اجتماعی افرادی وجود دارند که کلمات مساوات و عدالت را بزبان می آورند. صرفنظر از آنکه در اعلامیه های انقلاب فرانسه نیز شامل بوده است. در مراحل اولی، به نسبت مسلط بودن مناسبات ملکیت اشتراکی و اجتماعی، فضای عاری از استثمار «فرد از فرد»، وجود داشته است. در چنین اجتماعات که در آغاز، رشته های خونی آنها را در پیوند با همدیگر نگه میداشته است، در درون همچو تشکل ها، علاوه از اینکه، دیموکراسی بخصوص خود آنها در آن، مسلط بوده است، یکنوع «هیرارشی» یا سلسله مراتب و اعتماد، نسبت به بعضی از اعضای جماعت نیز وجود داشته است، بخصوص زمانی که نیازی به دفاع از قلمرو زندگی قوم و یا حفاظت از ملکیت مشترک آنها، بر زمین زمین و «گله ها» احساس می گردیده است، بتدریج ضرورت جوانان جنگی، در تحت رهبری موسفیدان مجرب و خیر خواه نیز بوجود آمده است. «فریدریش انگلس» در اثر خویش تحت عنوان «منشأ فامیل، ملکیت خصوصی و دولت»، حین تحلیل جامعه ابتدائی یونان قدیم، از مرحله قبیله‌ای، بمثابه «مردم با اسلحه» یاد کرده، در چنین تشکل و یا مرحله، هنوز اثری از تشکل دولتی وجود نداشته است.

طوری‌که در مقالات دیگر نیز در باره مفاهیم مطروحه، حرف زده شده است، در یونان قدیم، تشکل های اجتماعی اولیه، تا آن مرحله ای که ریشه های نژادی، مطرح بوده است، اجتماعات قبل از تشکل ملت را گروپ های «ایتنی» (نژاد، قوم) می نامیده اند. کلمه «ایتنو» که بطور پیشاوند اصطلاحات، در ساحات علمی دیگر، نظیر «ایتنولوژی»، «ایتنوگرافی» و «ایتنوسنتریک» بکار برده می شود، بمفهوم، «نژاد»، «مردم» و «فرهنگ» و گاهی هم «وابسته به نژاد» فهمیده اند.

"انتونی سمیت"، توضیح نموده می گوید: هرگاه حضور پیوند های نژادی و تجدید سازمان آنها، با تمایلات ما قبل، مورد توجه باشد، تا واحد های نفوس واجد شرایط برای رسیدن به تشکیل ملت قابل باور بدست آید، برای ما معلومات کمی را بدست می دهد که چرا و چگونه چنین گذار صورت می گیرد. در جواب به سوالی، مبتنی بر این که: عوامل عمومی و «میکانیزم» تشکیل ملت ها بر مبنای پیوند های «ایتنی» متحول و یادگاری ها، کدام اند؟ «انتونی سمیت» می گوید که به آزمایش نمونه های اساسی در شکل گیری هویت ها و تحولات وسیع ای که تقویت بخشنده انکشاف آنها را نشان می دهد، نیازمندی دیده می شود. درین زمینه، اصطلاح «تشکل ملت ها» از اهمیت برخوردار می باشد. بعد ازین که در مسیر رسیدن به تعریف ملت، از یک پروسه بغرنج نام می برد، بار دیگر «هویت ملی» را چنین تعریف می کند: «بمثابه جمعیت انسانی مسمی، دارای اشتراک قلمرو، افسانه ها، و یادگارهای تاریخی، آئین و فرهنگ عامه، اقتصاد و سیستم حقوقی و قانونی مشترک و مکلفیت ها برای تمام اعضا، ملت مفهوم چند بعدی داشته، یعنی نوع «آیدیال» است که معیار یا سنگ محک مثال های معین تقلید و پیروی را بدرجات مختلف، فراهم می سازد.» (انتونی سمیت، هویت ملی، صفحه ۴۳، بزبان انگلیسی)

ادامه دارد...

تذکر: هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که قسمت های قبلی را هم مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس، به فهرست "آرشیف" رهنمائی شوند!

